

آسیب‌های

پیاده کردن

متون

مصاحبه‌های

تاریخ

شفاهی^(۱)

ترجمه: رؤیا محمدلو

مقدمه

تاریخ شفاهی - چنان که از عنوان آن آشکار است - شیوه‌ای از پژوهش تاریخی است که صرفاً جنبه شفاهی دارد و از طریق انجام مصاحبه صورت می‌گیرد. این مقوله در دنیای امروز - که عرصه اطلاع‌رسانی است - از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است؛ چرا که اطلاعاتی که از این طریق جمع‌آوری می‌شود، می‌تواند زوایای تاریک مقطعی از زمان را روشن کند و راه را برای پژوهشگران هموار نماید.

برای استفاده محققان از این اطلاعات، ضروری است متون مصاحبه‌ها طی مراحل مختلفی آماده‌سازی شود. یکی از مهم‌ترین مراحل، مرحله پیاده کردن کاست صداست. در این مرحله، زبان گفتار به زبان نوشتار تبدیل می‌شود و دچار آسیب‌هایی می‌گردد که مقاله حاضر، به شرح آنها پرداخته است.

این مقاله، برگرفته از کتاب "مجموعه مقالات تاریخ شفاهی (۲)"، ویرایش رابرت پرکز (۳) و آلیستیر تامسون (۴)، چاپ سال ۱۹۹۸، صفحات ۳۸۹ تا ۳۹۲ می‌باشد. رافائل سامونل (۵) - نویسنده مقاله - که به سال ۱۹۹۶ درگذشت - موسس جنبش کارگاه تاریخ (۶) و روزنامه نگاری در انگلستان بود. او توانست پس از کسب مجوز، جلد نخست "نشریه تاریخ شفاهی" را در سال ۱۹۷۱، شماره ۲ و صفحات ۱۹ تا ۲۲ به چاپ برساند.

سخنی که بر زبان رانده می‌شود، هنگامی که به صورت نوشته و مطلب چاپی در می‌آید، سهولت می‌تواند دچار آسیب شود. اغلب مصاحبه‌کنندگان، [این گونه] احساس می‌کنند که بعضی از تغییراتی که بسادگی وسیله حذف مکثها و تکرارها به وجود می‌آید، امتیازی است که موظف هستند برای روانی مطلب و خواندنی شدن متن به وجود آورند. [در حالی که] در این فرایند، وزن و تعادل سهولت می‌تواند مختل شود. بیش‌ترین تغییر زمانی ایجاد می‌شود که سخن به قالب نوشته در می‌آید. [سپس] به کارگیری صورت‌دستوری، ریتمها و آهنگهای [مخصوص] خود را ایجاد می‌نماید که با [ریتمها و آهنگهای] آ زبان مردمی مشابهت اندکی دارد. مردم، معمولاً در قالب پاراگراف صحبت نمی‌کنند و چیزی را که مجبورند بیان کنند، معمولاً در یک توالی منظم از ویرگول، نقطه و ویرگول و نقطه پیروی نمی‌کنند؛ با این حال غالباً گفتار آنها به این روش مطرح می‌شود. تداوم این کار و تلاش در جهت اعمال [تغییر]، حتی زمانی که پیچ و تابهای گفتار شکسته می‌شود، تأثیر مخرب دیگری به جامی گذارد. [بعلاوه]، پرسش، فی‌نفسه هر قدر نیز توأم با همدردی باشد، موجب ترتیبی اجباری می‌گردد، و ویرایش یک نسخه پیاده شده نیز، تقریباً موظف به رعایت آن است. مصاحبه‌کننده، اهدافی برای خود دارد که ممکن است به طور اتفاقی با اهداف مصاحبه‌شونده یکی باشد؛ جملات نامرتب - آن گونه که برای مصاحبه‌کننده آشکار می‌گردد - ممکن است با شکیبایی گوش داده شود، اما هنگامی که او بخشهایی را برای چاپ انتخاب می‌کند، جملات بی‌ربط را کنار می‌گذارد. بنابراین، اگر به عقیده اشتباه پیوستگی متن باید نمکین نمود، همه انواع جابجایی اجزا نیز باید به کار گرفته شود.

مصاحبه‌کننده، حتی ممکن است ترتیب گفتار را [برای رسیدن به نظم بهتر] دوباره تغییر دهد؛ از آنجا که در مقام مقایسه، تعداد نسبتاً



معدودی از مردم در یک زمان از موضوع واحدی سخن می گویند (در واقع هر چه مصاحبه بهتر باشد، احتمال بروز چنین مسئله ای کم تر است)؛ لذا آنها همواره همه آن چیزهایی را که لازم است در مورد موضوعی بگویند، نمی گویند. اگر مصاحبه کننده، با حذفها و جابجاییها راضی به آسیب متن نشود، نسخه پیاده شده، ممکن است بسیار تنزل یابد؛ پس تلاش می کند دوباره آنها را به کمک کلمات خودش به هم پیوند دهد. از این رو، همان فرایندی که گفتار به وسیله آن دستکاری می شود تا پیوسته به نظر آید، نیز مصاحبه کننده را مجبور می سازد تا مقداری از امانت تخلف نماید، و میزان تخلف صورت پذیرفته، بستگی به مصاحبه کننده دارد که تا چه اندازه به وسوسه هایی که نسبت به آن مستعد می باشد، آگاه است.

جهت ارائه نمونه ای از این مشکلات، اجازه دهید بخشی از کتاب رونالد بلایت (V)، به نام "Akenfield" را بیاورم که تصویری از سخن را در اتوبیوگرافی های پیاده شده از روستای سافولک (۸) نشان می دهد. این بخش، به بیان وضعیت امرار معاش کارگران پیر مزرعه ای در سالهای پیش از ۱۹۱۴ م. می پردازد. متنی که او ارائه می دهد، بسیار کامل است، ولی آنقدر کامل و آنقدر به دور از جزئیات که خواننده را متعجب می سازد که آیا در نسخه مادر، جمله نامرتبی وجود نداشته که مصاحبه کننده آن را مرتب کرده باشد:

" [خانواده ای دارای] هفت بچه بودند و دستمزد پدر آنها هفته ای ده دلار بود. خانه ما، تقریباً بجز اعضای آن - خالی بود. کف خانه، پوشیده از خار و خاشاک بود و فقط یک قالیچه دوخته شده از تکه های لباسهای کهنه به صورت یک گونی به هم متصل بود. خانه، [دارای] یک اتاق نشیمن، یک گنجینه و دو اتاق خواب بود. شش نفر از ما پسرها و دخترها در یک اتاق خواب می خوابیدیم و پدر و مادر ما همراه با بچه کوچک در اتاق خواب [دیگری] می خوابیدند. نه روزنامه ای برای خواندن بود و نه چیز دیگری بجز کتاب مقدس [وضعیت] تمام خانه های روستا، مثل همین خانه بود. غذای ما سیب، سیب زمینی و نان بود و ما چای خود را بدون شیر یا شکر می نوشیدیم. ما، می توانستیم شیر رقیقی از مزرعه خریداری کنیم، اما [امری] تجملی تصور می شد. هیچکس نمی توانست به قدر کافی پول به دست بیاورد و مهم نبود که در این راه چقدر تلاش می کند. دو تا از برادران من، خارج [از روستا] کار می کردند؛ یکی هشت ساله بود و در هفته سه دلار و دیگری تقریباً هفت دلار مزد می گرفت. (صفحه ۳۲)

در سطور فوق، حرکت از نقطه ای به نقطه ای [دیگر] مشکل است؛ [زیرا] حتی یک کلمه، نادرست یا نابجا به کار نرفته است. هیچیک از کلمات، حالات مصاحبه شونده را جز در مختصرترین مفهوم از سختی منتقل نمی نماید. هیچ عبارتی وجود ندارد که نشانه گذاری در آن رعایت نشده باشد. [در متن مذکور] جمله نامرتبی وجود ندارد و [فقط] در یک یا دو جمله، [مانند] "شیر رقیق ... [امری] تجملی تصور می شد" شرح مصاحبه کننده مانند سخن مصاحبه شونده (نقل قول مستقیم) می باشد. در شرح وضعیت نامناسب خانواده یاد شده، نه کلمات یا عبارات نشانگر محاوره است، نه خصوصیات دستوری، نه حس شخصی و فردی. هر

چیزی در جایی که برای آن در نظر گرفته شده، قرار دارد؛ ولی هیچیک از کیفیت شفاهی برخوردار نیست. یک بخش مخصوصاً بدی را انتخاب کرده ام و نمی خواهم بقیه کتاب یا حتی مصاحبه را - که به همین بدی است - پیشنهاد کنم؛ اگر مصاحبه های کارگران روستای سافولک کتاب بود، بسختی اقبال عمومی را به دست می آورد. [با این وجود که] معمولاً مصاحبه ها بسیار ارزشمند است، اما حتی مصاحبه کنندگان نیز آنقدر از [پیاده کردن اطلاعات] نا مرتبط اجتناب می کنند و آنقدر از موضوع منحرف می شوند که غالباً برای خواننده ایجاد دشواری می کنند؛ آیا واقعاً تمام داستان به ما گفته می شود؟

در مقابل، کتاب اخیر جورج اوارت اوانز (۹) به نام "Beards Wag All Where" را در نظر بگیرید. این نیز در مورد گروهی از روستاییان سافولک می باشد و تا حد زیادی از خاطرات آنها ترتیب یافته است؛ ولی به جای اینکه خلاصه ای از گفته های آنها را بخوانید، واقعاً تصور می کنید که مصاحبه شوندگان آن در حال تفکر و گفتگو در مورد گذشته هستند. در این بخش پیرمردی است که به نظر می رسد با پیرمرد Akenfield خیلی تفاوت دارد؛ به این صورت:

" بچه های قدیم؛ گفتم، خوب - مثل اینه که گودالی بکنی؛ گفتم ، و بزاری توی خاک و بعد روی اون کهنه بکشی. خوب انتظار زیادی نداری، داری؟ اما حالا بچه های امروزی؛ مثل اینه که

گودالی بکنی و کمی کود زیر گیاهی که می کاری بریزی؛ تو موظف به افزایش رشدی، نیستی؟ اون رشد می کنه، نمی کنه؟ گیاه بخوبی هم رشد می کنه. چیزی که می گم، اینه که بچه های امروزی قبل از مدرسه رفتن صبحونه می خورن؛ [در حالی که] بچه های قدیم این عادتو نداشتن. بچه های امروزی، ناهار گرم در مدرسه می خورن و وقتی که به خونه میایند، بیش تر اونها چای حسایی هم می خورن، نمی خورن؟ گفتم، این بچه ها شکل گرفتن. خوب، این جوریه! اگر پاکیزه و منظم زندگی کنی، مغز استخون ساخته می شه و مغز استخون [باعث] رشد استخون می شه و استخون کالبدی می سازه. (صفحه ۲۱۲)

اگر چه بلائث و اوارت او انز، هر دو گفته های کارگران پیر سافولک را درست پیاده کرده اند، اولی [کاملاً متفاوت به نظر می رسد. شاید بتوان توضیح داد که این مسئله به واسطه تفاوت هایی در روش مصاحبه کنندگان - خواه در ثبت و ضبط اطلاعات، یا در پیاده کردن، یا امکان استفاده از هر دوی آنها - می باشد. متن اول، فقط [اطلاعات محض به ما ارائه می دهد؛ اما] در متن دوم، مفاهیم جملات دانماً تغییر می یابد. [در متن دوم]، وقتی گفتار به حواشی [می رسد] ناقص می گردد، پیچ و تاب می خورد، از مفاهیم فاصله می گیرد و پیچیده می شود. متکلم به جای اینکه [به سوالات ذهن] خواننده [پاسخ بدهد]، یک حسی از تفکر، تعجب و تلاش برای پاسخگویی به سوالات ذهن خود دارد. اینا بر این، بهره گیری از [عناصر زبان] محاوره [مشکل است؛ ولی تاثیر نهایی آن حائز اهمیت می باشد.

جورج اوارت او انز، به اندازه رونالد بلائث از ظرافت بهره برده است، [ولی] اوری احتمالاً بعضی از تردیدها، مکثها یا تکرارها را از عبارت خود حذف کرده است. او [نیز] نشانه گذاری را انجام داده، ولی به روشی که نواهای گفتار [آهنگ، تکیه، مکث و ...] را حفظ کرده است. [بندین ترتیب که] از حروف کج (ایتالیک) برای نشان دادن تکیه کلام استفاده کرده است. از نشانه گذاری بیش از آنکه برای جدا کردن عبارات از یکدیگر بهره ببرد، به منظور ارتباط برقرار کردن بین آنها سود جسته است، و املاهای آوایی تلفظ عناصر محاوره ای را منعکس نموده است. به عبارت دیگر، ظرافت نسخه او موجب انتقال کیفیت گفتار اصلی در کلمات شده است.

اکنون پیاده کردن متون مصاحبه های تاریخ شفاهی، بخوبی در جریان است. اگر مقداری در مورد روشها و اشکالات آن بحث و تبادل نظر بشود، سودمند خواهد بود. زمانی که روشها تأثیرات خود را بر جای بگذارد، این امکان به وجود می آید که بتوانیم با ارائه قراردادهایی، حداقل در میان افرادی که در این حوزه به عنوان همکار مشغول فعالیت هستند، ارتباط برقرار کنیم. اگر مصاحبه کنندگان می توانستند از پیاده کردن گفتار بر پایه قراردادهای و از به هم پیوستگی نوشته منصرف شوند، و [در مقابل] برای انتقال آهنگهای گفتار به همراه محتوای آن مقداری تلاش نمایند، حتی اگر این قصد را نداشته باشند که از لحاظ آوانویسی دقیق باشند، مفید خواهد بود. دلیلی وجود ندارد که جملات، یک توالی منظم را از ابتدا تا انتها با افعال، صفات و اسامی، در جایی که از لحاظ دستوری به آنها اختصاص داده شده، طی کنند. اگر جملات متکلم [به هر دلیلی] ناتمام بماند، چرا نسخه پیاده شده نباید آن را منعکس کند؟ و اگر متکلم از موضوع منحرف

شود، نسخه پیاده شده باید آن را به همان شکل انتقال دهد. مصاحبه کننده، نباید نظم خود را در گفتار مصاحبه شونده اعمال کند. [اگر چه] او صاحب امتیاز است، ولی باید از این امتیاز آنقدر با دقت و وسواس بهره بگیرد، آنچنان که برای چاپ منابع یا نسخ خطی استفاده می کند و قسمتهای حذف شده را انعکاس می دهد. یک متن پیاده شده - یک بخش طولانی مانند آنهایی که من از "Akenfield" و "Where Beards Wag All" برداشته ام - باید به نظم خود متکلم بپیوندد، در غیر این صورت، مصاحبه کننده دچار [جایگزینی] برداشت اشتباه خویش به جای متن اصلی خواهد شد.

گردآورنده سخن (مصاحبه کننده) - از حافظه و سنت شفاهی - در موقعیت ممتازی قرار دارد. او پدیدآورنده سند است؛ از این رو باید با توجه به اسناد شخصی خویش، وظایف خود را به گونه ای شرح دهد. وی، باید بدرستی متقاعد شده باشد که نقش یک آرشیویست و مورخ را دارد؛ بدین صورت که اطلاعات باارزشی را که به نحو دیگری از دست می رود، ذخیره و بازیابی می کند. [تنها تفاوت آن است که] مصاحبه کننده، آرشیوی ندارد تا بتواند اسناد خود را در آن ذخیره یا تکثیر نماید؛ با این وجود، او قبل از اینکه آنها را بسرعت مورد بهره برداری قرار دهد یا به طریقی پیاده نماید، بزرگ ترین خدمتی که می تواند انجام دهد، آن است که به حفظ و نگهداری درست آنها بیندیشد. او، آگاه و کاردان است، غیر قابل تصور است که اطلاعات وی فقط شامل متونی باشد که می تواند تهیه نماید. اطلاعات نامرتبئی که به کنار می نهد، ممکن است دقیقاً آن چیزهایی باشد که محقق آتی اگر این فرصت به وی داده شود آنها را مورد استفاده قرار دهد. [از این رو، هیچ] پژوهشی - در تمام زمینه ها - هرگز یک بار و تنها بر پایه یک سند انجام نمی شود. مورخان، در آینده اطلاعات جدیدی را از اسنادی که ما گردآوری کرده ایم، به دست می آورند؛ آنها، سوالات متفاوتی می پرسند و به دنبال پاسخهای متفاوتی هستند و هر چه ما در انجام پژوهشهای خود موفق تر باشیم، احتمال زیادی وجود دارد که کار ما با کار آنها پهلوی بزنند. [در نهایت]، جز اسنادی که می توان آنها را با انسجام اولیه خود حفظ و نگهداری نمود و بسهولت آماده سازی کرد و در اختیار پژوهشگران جهت آگاهی قرار داد؛ اطلاعات نامرتب، همواره در ذهن گردآورنده مصون از انتقاد و ناتوان از اطلاع رسانی باقی خواهد ماند و سبب مسدود شدن روند تحقیق [خواهد شد].

پی نوشتها:

- ۱-Peris of The Transcript.
- ۲-The Oral History Reader.
- ۳-Robert Perks.
- ۴-Alistair Thomson.
- ۵-Raphael Samuel.
- ۶-History workshop.
- ۷-Ronald Blythe.
- ۸-Suffolk.
- ۹-George Ewart Evans.